

ابدیت که از سینه ای به سینه ای، از زبانی به زبانی و از سرزمینی به سرزمینی رفته است با همه آشناست و همه با آن آشنایند، از دل برخاسته است و بر دل می نشیند. گاه بر زبان عارفی بزرگ، اما عامی نما، جاری می شود:

غم عالم نصیب جان ما می
 به درد ما فراغت کیمیا می
 رسد آخر به درمان درد هر کس
 دل ما می که درمانش بلا می
 و گاه دود دل و فریاد از گلو رسته عامی بی سواد است -
 سفید مرغی بدم و رشاخ پسته
 سیه دسته زده بالم شکسته
 به هر سو بنگرم نه قوم و نه خویش
 غبار بی کسی وردل نشسته.

زمانی، نشان از آه ستמידگانی دارد که فریادهایشان در گلو خفه شده و گاه پژواک خروش دلاورانی است که در میدان زندگی مردانه جان باخته اند و داغ ننگ را با گرد جنگ از چهره سترده اند؛ و در همه این احوال، بیان کننده غمها و شادیها و روشنگر زندگی انسانهاست.

این سروده ها یا مثنیهای به ظاهر ساده، فریاد زمینهاست در زمانها، نه ملی که بشری، ترک و تازیکی، اروپایی و آسیایی، همه به گونه ای نالیده اند، با نوایی گریسته و به آوازی رقصیده اند؛ ناله بی همزبانی، نوای بینوایی و آواز شادی. اینجاست که برای فرهنگدوستان و قلم بدستان، وظیفه ای مهم پدید می آید و آن حکگزاری از کسانی است که در طول زمان

اگر چنان که تعریف کرده اند - و به واقع همین است - شعر را «گره خوردگی عاطفه و احساس در یک شکل آهنگین بدانیم» شعر رسمی - بویژه در گذشته - بیشتر در بردارنده عواطف و احساسات ساختگی، متناسب با خواست مملو حان یا قدرتمندان است و شعر محلی - بخصوص در شکلهای عامیانه اش - بیان عواطف و احساسات خاص آدمیان ساده اندیش و صریح، یک لاقیا و برهنه پاست که با دل خود به خلوت نشسته اند و اضطرابهای درونی و لرزشهای دل مسکینشان را در قالب کلامی موزون شعرگونه یا مثل وار، بر زبان رانده و به یادگار گذاشته اند.

همچنین اگر شعر هر دوران را مایه گرفته و زاده از تاریخ اجتماعی ملتها بدانیم، شعر رسمی - بخصوص در گذشته - بیشتر بیان وقایع و حوادثی است که به شخصیتهای قدرتمند زمانه بستگی دارد؛ یا ساختگی است یا احساسی. به دیگر سخن، یا بر زبان فرصت طلبی هوشمند جاری شده که صفحه کاغذ را مزرعه ای ساخته، جوی کاشته تا گندمی بدرد، و یا احساس قدرت شیفته ای است که به عقل خود رجوعی ندارد و احساسی را که حتی در عین صداقت، نتیجه سلطه پذیری ذهن اوست، گاه در هنری ترین شکل بیان کرده است. در حالی که سروده های بومی از این نظر، بیان دردها و رنجهاست، تاریخی است به درازای



از آنان سخنی گفته نشده است. آوای دردشان را همه کس زمزمه می‌کنند، اما از این دردمندان سخنی به میان نمی‌آید. اینان نه به شاعری شهره‌اند و نه به قدرت وابسته؛ از این رو، هنگامه‌گیران را با آنان کاری نیست. پس باید پاس خدمات این بومی سرایان را سخنی گفت و قدمی برداشت که به درازای روزگار، رنج کشیده‌اند و اندوه دل را با ترانه‌ای کاسته‌اند.

سروده‌های بومی، گونه‌های فراوان دارد؛ از مثل‌های زشت و درشت، ترانه‌های عامیانه، دوبیتی‌های شکوه‌آمیز تا قصیده‌های مطمئن و فنی. اما در بیشتر این گونه‌ها و در همه این قالب‌ها، طنز، هجو، تمریض و تعرض صریح یا انتقاد عالمانه و محافظه‌کارانه، مضمون‌های کلی است و این از ویژگی‌های این سروده‌هاست که به جای خود از آن گفت و گو می‌شود.

سرایندگان شعرهای عامیانه نیز دو دسته‌اند: گروهی بی‌سوادان یا کم‌سوادان مستعدی هستند که حضور ذهن و ذوق لطیفه‌پردازی و نکته‌گویی دارند. از این رو، در مجالس و محافل شمع‌جمعند و شعرها و مثل‌ها و نکته‌های ظریف آنان شهرت می‌گیرد و عمومیت می‌یابد. گروه دیگر، درس‌خواندگانی هستند که طبعی لطیف، ذهنی آماده و اندیشه‌ای پویا دارند و زبان عامیانه را برای انتقاد برگزیده‌اند. اشعارشان بیشتر عالمانه اما انتقادی-در شکل هجو و طنز-است. طبیعی است که صاحبان قدرت به این گروه از جهات مختلف حساسیت نشان دهند و آنان نیز در بیان مطالب محافظه‌کارتر باشند. انتقادهای این سرایندگان، کاملاً حساب شده و بیشتر پیرامون مسایل روز است. لطیفه‌ها و نکته‌ها نیز در همین زمینه‌هاست و غالباً بر مبنای گفته‌ها و نوشته‌های عمومی دولتمداران، و گاه صورت طنزآمیز و هجوگونه کارهای انجام شده است. از عالی‌ترین نمونه‌های بازمانده در این شکل، رساله‌ها و شعرهای عبید زاکانی و آقا جمال خوانساری و علامه دهخداست. پس از مشروطیت نیز موفقترین مجله‌ها و روزنامه‌های فکاهی اجتماعی را، این گروه اداره کرده‌اند؛ و مؤثرترین نوشته‌ها در عقده‌گشایی و بهترین وسیله در کاهش فشارهای عصبی، لطیفه‌ها و نکته‌های اینان است. طبیعی است که این گروه سیاستمداران

با مسایل برخورد کنند و در ابتدا مفری برای گریز از هرگونه اتهام، و راهی برای توجیه هر نکته ببیندند. اما گروه کم‌سواد یا بی‌سواد، غالباً رک و صریحند و ساده‌تر از آنند که به این گرفت‌و‌گیرها توجه کنند. شکایتها، اعتراض‌ها و انتقادهایشان بیشتر جنبه کلی دارد و در قالب شکایت از زمانه ناسازگار و بخت نامساعد و رفیق ناموافق جلوه می‌کند. گرفتاریهای عمومی را بیشتر با هجو استقبال می‌کنند و نظیره می‌سازند؛ از این رو، شعرها، مثل‌ها، لطیفه‌ها و نکته‌هاشان، بیشتر تفننی و تشریحی است نه آموزنده و برانگیزاننده. حکومتها نیز در مورد اینان کمتر حساسیت نشان داده‌اند و گفته‌های آنان را لودگی و مسخرگی دانسته‌اند، نه اعتراض و انتقاد.

به طور کلی، سروده‌های هردو گروه، ویژگی‌هایی دارد که به برخی از آنها اشاره‌ای می‌شود، بی‌آنکه سیر زمانی یا تحول کیفی و کمی، در بیان این ویژگی‌ها مورد نظر باشد:

۱. قدیمترین شعرهای بازمانده تا جدیدترین آنها، عواطف رقیق و احساس پرشور گویندگان را نشان می‌دهد و همین انگیزه‌هاست که در طول زمان، بیت یا ابیاتی را از سینه‌ای به سینه‌ای و از زبانی به زبانی انتقال داده است تا آنگاه که بر صفحه‌دفتری یا لابه‌لای کتابی به یادگار ثبت شود. نمونه‌ای از اولین پاره‌های موزون فارسی-در این نوع-از ابوالینبی عباس بن ظرخان از شاعران ایرانی قرن دوم و سوم است. او وقتی سمرقند، این بهشت روی زمین را به صورت خرابه‌ای می‌بیند، ناله برمی‌آورد:

سمرقند کندمند

بدنیت کی افکند

از شاش ته بھی

همیشه به، خهی!

[سمرقند ویران!]

ترا که بدین روز افکند؟

تو از شهر چاچ بهتری

همیشه نیکو باش، آفرین!

نمونه دیگر، بیانگر یک حادثه تاریخی است. گویند اسدبن

اشاره‌ای به آوای درد شاعران محلی

عبدالله قسری حاکم خراسان در سال ۱۰۸ به جنگ امیر ختلان -
خاقان ترک رفت و شکست خورد و به بلخ فراری شد. از پی آن
حادثه، بلخیان این چهار پاره را می خوانند:

از ختلان آمدیه

تر و تپاه آمدیه

آبار باز آمدیه

خشک نزار آمدیه^۱

[از ختلان آمد،

رسوا و تپاه آمد

آواره آمد

خشک و نزار آمد]

عبادین زیاد برادر عبیدالله زیاد، امیر بصره بود ویزیدین مفرغ
حصیری شاعر تازی نژاد را، نبیذ آلوده به شبرم (گیاهی
اسهال آور) نوشانید و او را در حال مستی و پلیدی با خوک و
گربه ای به یک ریسمان بست، و در شهر بصره گردانید. کودکان
فارسی زبان دنبالش به راه افتادند و به مسخره اش گرفتند که
این چیست؟ این چیست؟ و او جواب داد:

آب است و نبیذ است

حصارات زبیب است

سینه روسیذ است^۲

۲. بسیاری از این سروده ها، بیان کننده تلاشها و نمایانگر
گوشه هایی از زندگی مردم عادی است. طوفان زدگانی که با
امواج حوادث از این سو بدان سو افتاده اند و زندگی آنها در
تلاش برای بقا خلاصه شده است. در همه این اشعار عواطف
انسانی موج می زند. زیرا این مردم بی ساز و برگ و بی پناه،
بیمارپرستانی هستند که بیش از بیمار رنج برده اند
و آتش نخوردگان دهن سوخته ای را مانند که با اجل می خوانندشان
یا روزی؛ با این همه، به خدا اتکا دارند و از دسترنج خود نان
می طلبند. در باور آنان، آن که به امید همسایه نشینند، گرسنه
می خوابد.

۳. خیلی از اشعار بومی، هزل و هجو است و این نیز شگفت
نیست. زیرا هزل و هجو جنبه تحکم و تصریح دارد، یا
عقد گشایی و سبک کردن دل است با معارضه زبانی - طنزآمیز یا
افسوسگر - و با اثبات برتری فکری و تجربی و عقلی است که در
هرحال نشان از سوز سینه ها و درد دلها دارد؛ و در بردارنده خشم و
خروش این ساده دلان و فروپوشنده نادانیها و ناتوانیهای
آنهاست.

۴. این سروده ها برای افتخار نیست و بدان افتخار هم
نمی کنند، اما ریشه هایی چنان قوی دارد که با سنتها برابری
می کند و تارهای دل انسانها را به لرزه می آورد؛ در طول زمان،
هندم پیر و جوان بوده و بر زبانشان جاری شده است. توصیفی از
زندگی آنهاست. توصیفی خالی از اغراق که گوشه هایی از
زندگی اجتماعی آنها را روشن می کند. از این رو، از بهترین
منابع شناخت اجتماعات انسانی و از مهمترین اسنادی است که
می تواند ما را با روح مردم ساده اندیش و ساده دل آشنا کند و در
تدوین تاریخ اجتماعی و ملی یارومد کار باشد.

وزن، در سروده های بومی تابع ضوابط و قواعد رسمی نیست.
عامة مردم اگر از چیزی احساس وزن کردند، آن را موزون
می دانند، حتی اگر مخالف ضوابط رایج و رسمی باشد. گر اینکه
برخی از پژوهشگران نیز وزن را امری حسی می دانند، چنان که
مورس گرامن می نویسد: «وزن ادراکی است که از احساس
نظمی در بازگشت زمانهای مشخص حاصل می شود، وزن امری
حسی است و بیرون از ذهن کسی که آن را درمی یابد وجود
ندارد. وسیله ادراک وزن حواس ماست.»^۱ دکتر خانلری نیز
«شعر را تالیفی از کلمات می داند که نوعی از وزن در آن بتوان
شناخت»^۲.

قافیه هم از نظر عامة مردم شکل متفاوتی دارد. برای آن
جوازاتی قایلند و چه بسا که اصلاً آن را مراعات نکنند. البته در
ادب رسمی نیز به گفته خواجه نصیر شرط تقفیه در قدیم نبوده
است و خاص است به عرب و دیگر امم از ایشان گرفته اند.^۳
سروده های بومی - بویژه اگر سراینده گانش از آگاهیهای
کلاسیک بهره مند باشند و اندیشه اجتماعی نیز داشته باشند - در
انواع مختلف ادبی است. اما در همه گونه ها، این اشعار، ساده و
برای بیشتر اهل زبان قابل فهم است. به چند بند از یک نمونه
توصیفی توجه کنید:

شعری است محلی مازندرانی با عنوان «ایل میلی» که

سیدمرتضی روحانی در بهار ۱۳۲۷ سروده و توصیفی است از
طبیعت سرسبز مازندران، همراه با یادآوری خاطره ها و آرزوها:

ایل میلی! هنده بیچار زنده بوئه

زنه گل و یجین روه دگن

همه جا تا زانو گل دگن

از صبی کار گن کار گن

شانه سر خانه هنن

چای دار بوله وزه

چای باغ مثل زمره و کته

[ایل میلی! شالیزار بار دیگر زنده شده است

زنها برای و جین راه افتاده اند

همه تا زانو در گل فرو می روند

از صبح کار می کنند، کار می کنند

غروب به خانه بازمی گردند

بوته چای جوانه زده است

و باغ چای چون زمره زده است.]

فخریه ها نیز گونه ای دیگر از سرودهای بومی است که
سراینندگان آرمانگرا یا ملی گرا در بیان افتخارات خویش سروده
و آن را تبلیغی برای باورهای خود دانسته اند، مانند «حیدر بابایه
سلام» از شهریار و «بیرداها» از م. شبستری که چند بند از
منظومه اخیر چنین است:

آی هله ده سینه سی قان تبریزم

sy/hala/da-h-sina-h/siqan/tabrizm/

تبریز من! هنوز سینه ات خونین است]

شر کیمی سنگر ده یاتان تبریزم

ser/kimi/sangar/da-h-yatan/tabrizm

سروده های بومی

[تبریز من! چون شیر در سنگرمی خوابی]

سیلکه که زنجیر آری قیر بیرداها

silka-h/le-h-zanjir/iar/qir/birdaha/

[دگر باره زنجیرها را از هم بگسل]

میدانا اصلان کیمی گیر بیرداها.

maydana/aslan/kimi/gir/birdaha/

[و چون شیر به میدان در آ]

بومی سرایان از اشعار بلند حماسه وار نیز غافل نمانده اند. نمونه های بسیار زیبا از این نوع وجود دارد که قدمت برخی از آنها به قرنهای می رسد. «دارجنگه» نمونه ای از این اشعار است، منظومه ای است آری منسوب به درختی کهن از منطقه لرستان. این منظومه، تاریخ گونه ای عمومی از داستانهای ملی ماست. سراینده آن نوشاد وفایی از طایفه گولیوند است که ظاهراً در دوران نادرشاه افشار می زیسته و نوشته اند که از استعدادی شگرف و طبیعی روان بهره مند بوده است. جای آن دارد که این حماسه مردمی را به تمامی نقل کنیم اما مجال ما بسیار اندک است. از این رو، تنها چند بیت از مقدمه منظومه می آید:

هام سران وختی

ژروژان روزی

ژوختان وختی

چون قیس پوشیاویم ژکل پوس رختی

رام کنان او پای عالی درختی

سرنه کهکشان فلک برده وی

پاش محکم نه قمر زمین کرده وی ...

پرسیام ای درخت برز برومند

کس نزان حساو تاریخ سال چند ...

نام بیم نه دور کیومرث کی

جنگ سیامک و دیوانم دین

هوشنگ او سپاه اوسانم دین

[دوستان! زمانی

روزی از روزها

وقتی از وقتها

که چون مجنون جامه ای از پوست بز کوهی بر تن داشتم

گذارم به درختی تناور افتاد

شاخ و برگش بر آسمان سوده

پایش به قمر زمین فرورفته.

گفتم: ای درخت بلند برومند!

حساب سالهای عمر ترا کسی نمی داند ...

[گفت:] نهالی بوده ام به روزگار کیومرث

نبرد سیامک و دیوان را دیده ام

و هوشنگ و سپاهانش را.]

برخی منظومه ها، نظیره هایی از منظومه های بسیار کهن است که به یقین اندیشه آن را نمی توان به زمان ما یا چند قرن پیش از ما بستگی داد. از جمله منظومه «رز و میش» است که به شیوه درخت آسوریک، هردو عنصر «رز» و «میش» آن را همچون نمادهای «بز» و «نخل» در «درخت آسوریک» می توان

نمونه ای از دو تمدن به شمار آورد.

بی شک اندیشه مناظره رز و میش نمی تواند بی ارتباط با منظومه کهن پارسی باشد و همین مسأله نشان می دهد که خاطره های قومی ملت ایران در میان ایلات و مردم درون آریایی زنده مانده و استقبال شده است. این منظومه را دکتر ابراهیم قیصری، در هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی معرفی و تحلیل کرده است.^{۱۲}

نمونه دیگری که همین پژوهشگر معرفی کرده، منظومه حدیث کسا به گویش بختیاری است که ۱۳۲ بیت دارد و با نام قصیده توحیدیه چندبار چاپ شده است.

قصیده توحیدیه نظیره ای از قطعات صوفیانه ای است که درباره شیطان در آثار تفسیری یا عرفانی می بینیم.

شاهر روستایی با طبع ساده ای که دارد، از آفرینش شیطان گله مند است و پس از شکوه بسیار، در بیت پایانی تخلص خود را - که مجرم است - واسطه قرارداد و از خداوند آمرزش خواسته است:

شرط کن وامو که حاشا نکتم روز شمار

نه مو از مجرمی خم نه تو از خطاری.^{۱۳}

نمونه های دیگری هم هست که بیشتر به معرفی گویشهای محلی اختصاص دارد که از جمله آنها، نصابهای محلی دوزبانه است که تنظیم آن صرف نظر از جنبه های هنری و شعری، نماینده روشن بینی و علاقه مندی سرایندگان آن به ثبت فرهنگ سنتی محلی نیز هسته مانند نصاب شوشتری و فرهنگ ملاعلی اشرف صبوخی به لغت اهل بیرجند که کتاب اخیر ویراسته دکتر جمال رضایی است و بیش از ۵۰۰ واژه بیرجندی را با برابرهایی رسمی آن در ۱۷۰ بیت آورده است. این ابیات هم قدرت شاعری او را نشان می دهد و هم شاهدی بر جنبه های هنری کار اوست. بیت بحریه نصاب:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر فرهنگ مرا می دان و در خاطر سپر



نیز بی مانند است. همه مردم، بی سواد و باسواد و عامی و عارف دوست دارند که با گویش خود سخن بگویند و سخن بشنوند؛ خاصه که آن سخنها موزون باشد.

گونه هایی از سروده های محلی نیز صرفاً جنبه طبع آزمایی دارد و اگر بتوان برای آنها هدفی برشمرده، باید گفت توصیفی خاص یا پیامی منظوم است. چنان که «سری» شاعر نابینای قاینی، خطاب به شادروان علامه فرزاد گفته است:

عمو فرزاد تو مورمائی کموک
میایی وربر مو یک دموک
کتاب بیاری و برمو بخونی

و دو بیت از متن آن نقل می شود:
راندن آستر «هیوک» و ضدیرغه «لکلکه»
آستر کرباس «شل»، «آباقت» ضد آستر
لیخ لوخ و سیر سور و سور باشد ضد رام
زر بود «زیر» و «دیخ» سرد و «زور» باشد زبر^{۱۲}.

البته در مقاطع خاص تاریخی که برخورد اندیشه ها در جامعه محسوس باشد، سرایندگان بومی به جامعه مبلغان درمی آیند و سروده های آنها از ابزار اصلی تبلیغی است؛ زیرا گذشته از جاذبه های خاص طنز و هجو و بستگی های عاطفی مردم هر شهر با گویش بومی خود، اشعار محلی از جهت گستره دایره خوانندگان



نگویی بر چه که خون گفت بروک^{۱۵}
 [عمو فرزانه! کمی مرا دوست داری؟
 یک لحظه به دیدنم می آیی؟
 کتاب بیاری و برابم بخوانی
 نگو «چرا؟»، که می گویم «برای اینکه»!]

amu farzan ta mar mayi kmuk-e-
 myayi varbar-e-ma. ma(k)damuk-e-
 ketab byari va bor ma bexoni
 neguyl borceke xongoft baruk-e-

همین شاعر، واژه های بومی قایینی را نیز به نظم کشیده که
 می توانست یک نصاب کامل باشد، اما یک شعر محلی بیش
 نیست و هدفی جز طبع آزمایی ندارد:
 یر که گپو درم که نمشه از جاش حالی
 مفتقوت و شاخگیل، چضت و گودون تشه ولی
 [یارو! حرفهایی دارم که فهمیدنی نیست

سبد، چوب سرتنور، بندور، سبد بزرگ چوبی و تختک بزرگ]
 yaraka/gappo/darom/ke/mamesa/azjas hali
 saftaqtu/-o-/saxosgil/ceft/-o-/gawdan/tasaval/

از نما شوم تا چراغو زیر طاقو چرپو
 هس وهش توره د پست بریگ تلبک دپال پالی
 [از سرشب تا نصفه های شب، چرپو

با داروگیر و توبره ای بر پشت، در پی یک خوشه انگور
 کوچک بود]

dz/nemasam/ta/ceraqo/zira/taqa/carriya has-o-
 has/tawra-h-/da/pas-t-/bor/yag/teles-k-/de/

شه مئه لمبو چکی تفتو هتو بک ندب

بک ملومبند و مرف وراثشون میرسیدعلی...^{۱۶}
 [شاه محمدتقی، لقمه تافتون در دهانش چپانده بود
 با دهن پر می خورد و به شب نشینی میرسیدعلی می رفت...]

sa-h-moqo/lambucaki/tafto/ha/tu/bak
 e-/nadab/bok /melombomd/
 o-/merat/var/ateson/miseyd ali

از جمله همین طبع آزمایشها و هنرمندیها، استقبال از ترانه های
 مشهور و آوردن مضامین تمثیلی در ترانه های محلی است که برای
 نمونه، دو رباعی از سعید عندلیب شاعر معاصر و بومی سرای
 بیرجندی نقل می شود:

راضی شده یم به پهرن کرباسی
 ور کوزه اوی لقمه نون ماسی
 خوای همه پزمدن به ما بر گدا

ناداشت خرداشت مرده شو جم تاس

[به پیراهنی کرباس و کوزه ای آب و لقمه ای نان و ماست
 خورندم، با این همه به ما گدایان فخر می فروشند.

(راست گفته اند که:) تازه به دوران رسیده

خری داشت و مرده شوی تاسی.]

یه دل خوش هم نیه به در مله ما

گویی بزده گرگ خورد گلگه ما
 از عرش اگر کتل بیاره شووروز
 یه که نیه یه ور سرو گلگه ما
 [در کوی ما یک دل خوش یافت نمی شود
 گویی گرگ به گلگه ما زده است
 اگر از آسمان روز و شب خرقه پاره بیارد
 یکی از آنها نصیب سرو گلگه ما نمی شود.]

razi/sed eyom/ be-h-rane/karbase/
 var/kuzeya/awye/ loqmeye/non/mase
 xO/ihama-h-/poz/medan/be/ma/borre/gada
 nadas- t-/xare/das-t-/mordasu/Jomtase/
 ya-h-/del-e/xos -e-/nyayeh/darmalle/ma/
 guyl/bezada-h-/gorg/xor/ar/galle/ma/
 az/ara/agar/katal/bebar-e-/saw/-o-/ruz/
 yak-e-/namyay-e-/var/sar/-a-/kalley-e-/ma

ویژگی ها و گوناگونیهای قالب و مضمون در شعر بومی،
 منحصر به نمونه های یادشده نیست و وسعتی بیش از ادب رسمی
 دارد. زیرا از نظر صوری، بومی سرایان مجوزی برای تغییر وزن و
 قافیه نمی جویند و آنچه دل تنگشان بخواهد در هر قالبی که
 ممکن شود بازمی گویند. از جهت مضمون نیز شعر بومی بیشتر
 حدیث نفس و بیان عواطف و احساسات انسانی است و این دو
 ویژگی، مرز و کرانه ندارد. از این رو، شاید معانی بسیاری در
 شعر بومی بتوان یافت که در ادب رسمی نیامده یا بسیار اندک
 است. اگر فرصتی باشد و مهلتی، آنچه گفته نشده در تذکره
 شاعران بومی سرای بیرجندی بدان اشاره خواهد شد.

● پانوشتها:

۱. شعر فارسی پس از مشروطیت، محمدرضا شفیعی کدکنی؛ کتاب توس، دفتر دوم، تابستان ۱۳۵۲، ص ۴.
۲. رباعیات باباطاهی، به اهتمام حسن معرفت، از روی نسخه تصحیح شده وحید دستگری، کانون معرفت، ترانه ۲۲۱.
۳. این شعر را نخستین بار ابن خردابه در کتاب المسالك نقل کرده است. رک: تکوین زبان فارسی، علی اشرف صادقی؛ دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷، ص ۹۲.
۴. این شعر روایتیهای مختلف دارد و نخستین راوی آن طبری است در کتاب تاریخ الرسل والملوک، در وقایع سال ۱۰۸ هـ.ق؛ رک: تکوین زبان فارسی، ص ۶۹-۷۳.
۵. این واقعه در زمان خلافت یزید بن معاویه (۶۰-۶۲) صورت گرفته است. رک: تکوین زبان فارسی ص ۶۸.
۶. وزن شعر فارسی، پرویز خانلری؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۵، ص ۲۴.
۷. همان کتاب، ص ۱۹.
۸. اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی؛ به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ۵۸۶.
۹. شعر و مردم، رحمت الله بنی اسدی، سروش، ۱۳۵۹، ص ۱۰.
۱۰. همان کتاب، ص ۳۱.
۱۱. همان کتاب، ص ۷۰. مشابه این شعر را در زبان سیستانی در صفحه ۸۴ به بعد همان کتاب بگردید.
۱۲. مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، محمدرسول دریاگشت؛ انتشارات دانشگاه ملی، ج ۲، ص ۳۶۲ به بعد.
۱۳. یفما [مجله]، ص ۲۹، ش ۱۰ و ۱۱.
۱۴. فرهنگ ملاعلی اشرف صوحی به لغت اهل بیرجند، ویراسته دکتر جمال رضایی؛ نگ. مجله دانشکده ادبیات تهران، ص ۱۳، ش ۱، ص ۱ به بعد.
۱۵. برای شرح حال سرب و نمونه اشعارش رک: یفما، ص ۲۲، ص ۵۳۷ (مقاله عبدالعصین فرزین)؛ نیز: تذکره شاعران نایبنا، علی اکبر سلیمی.
۱۶. نقل از نسخه دستنویس یکی از بازماندگان شادروان نوربخش از خویشان سرب.